



مکتبہ عربیہ اسلامیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَحَا الْعَيْنِ

د. ۲۰۰

الْأَلَةِ الْغَيْنِ

مَطْبَعَةُ مَدْرَسَةِ الْعِلْمِ  
مَدْرَسَةُ الْعِلْمِ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE12632

از مضافات حجة الاسلام والمسلمين من جميع العلماء  
المجاهدين شمس المفسرين بلال المتكلمين نجم المحدثين تاج  
الحاج السيد والقاسم الرضوي القمي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحصن احمك على ان خلقت من خاصة نورك الشمسين +  
الوضيئين المضيئين لاضائة الكونين + مجلاد عليا فلا ينكشفان  
املا في اللادين + والانجم الزاهرة الثابتة علامة لاهتداء الثقلين  
فاصل واسلم يا ضوء صلواتك + واضوع تسليما لك في الشائتين  
اما بعد بعرض مرساند الوالقاسم الرضوي الحال لاهوري كابر بن سال  
العين في ازالة الغين عن وجه الشمسين در جواب سوال سيب كوفين بجل  
ايماز بلا غفاق باعانة كرم خلاق ميباشد سوال بجناب عالي زحمت و هم واد  
سكرد والي مقدمه لاخلص مني مايم باين منتهى كه در باب وج كوف وخوف احوال  
عبيده مشهورست مطابق احاديث كه ملاكه بحكم خدا شمسين در دريا غوطه ميدهند بعد از  
كردن اين سخاوه و بقول حكما از بين حائل ميشود و مقبول ميگردد و پيوسته و اقوال ديگر  
نيز اندكه در ذكرش چنم مرصداك آنچه در حديثي نقل درست مي آيد ظاهر ازيراكه  
منجمن يك سال قبل در تقويم خود از وقت و مدت كوف وخوف خبر ميدهند و بما  
تقادة اخبار ايشان بر قوم مي آيد پس اينها چگونه مطلع ميشوند براينكه در اين سال در  
ماه و بلكه در وقت كوف وخوف تا اين مدت حاصل ميشود حتي بعضي از منجمن از صد سال

متجاوز خبر داده اند و میگویند که فلان حالت و فلان امر بفلان وقت بوقوع خواهد  
 آمد امید هست که جواب مفصل و مشروح و مبتنی قلمی فرمایند تا باعث اطمینان و  
 تشفی طایفه خارجیه شود و تا بحال ندیده ایم که احدی از علماء اسلام جوابی ندی  
 تشفی در این باب داده باشند زیاده اجر کم جزیل علی الله کلیل بدانکه آنچه بنام نافر  
 خود از این سوال فهمیدیم که شاید عرض سائل ازین در سوال میباشد احلها  
 علم تنجیم آیا علم صحیح و ثابت است یا نه اگر صحیح نیست پس تنجیم آنچه اعلام و اخبار از اصول  
 کسوفین و غیرت و تبدلات حالات عالم سفلی ارضی قبل الاطلاع یکسال تا تجاوز  
 از سال میکنند و مطابق اخبار ایشان بوقوع می آید از چه و از کجا علم بآن ایتانرا  
 حاصل میشود تا اینها در اقوال مختلفه در باب کسوفین کدام قول صحیح ثابت معقول  
 و مقبول است تا موجب تشفی و تسکین خواطر موالف و مخالف باشد **جواب**  
 قنای اشارت الله تعالی بجهت تقدیم مقدمه متضمن بعض قوانین کلیه و جزیه علی الاطلاق  
 ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی چه فارغ نیست مشغول تفسیر کلام الله و غیره می باشیم  
**قانون** بدانکه این مسئله از معضلات سائل متعلق بعلم کلام و بعلم سیه و بعلم  
 حدیث و علم هندسه و حساب و علم نجوم است و فلسفه دوران معروضات  
 و اعلام ایمان و ادیان حیران و سرگردان اند و حال آنکه دریافت و ادراک حقیقت  
 آن علی حقیقه و معرفت آن کما ینبغي بکم و کیف و حیت و این بسبب و کلیفت  
 و بعد تمحصیل علم آن در دنیا مذموم و مسئول و در عقبی ناخود و مغترب بل هیچ نقی  
 دنیایی و دینی بران مرتب نیست غیر ضیاع اوقات اعمار و عوام فریبی صغیر و کبار  
 و گناهکاری گویا و چنین موارد از صاحب لو کشف الخطاء مسا از دقتینا  
**حدیث** وارد شده قال علیه السلام لا یحکلفوا ابعالم یکلفکم الله ربما  
 لا لیکن لکم عذر عند الله تعالی حاصل از کلام مع نظر بعض آئمهای عقلاء و خود

مستحق است که در این مورد آنچه صحیح است آن است که ما را که با ما نیست اندک کرده است و این را  
تکلیف می نامند و هر چه در حق ما است از عالم الوجود است و این است که ما را که با ما نیست اندک کرده است و این را  
لازم و واجب است که تحقیق در موردی خود را بپذیرد و عقاید و اعمالی خود را تصحیح کند و الله  
بوجود حق و حاکم المصلحتین و تصحیح الصراط المستقیم و غیره چنان است که دنیا محلیه اند  
و هر چه در حق الکفریم لغضاه العظیم و لطفه القدیم قانون کلی در اسلام قاعده کلیه تدبیر  
و تدبیرات است که علم در اصل یا ظنی باشد یا قطعی اما ظنی را اعتبار و لا اعتبار است زیرا که  
ظن یا غیر ظنی بحقیقه از شک و شکاک و شکاک الوقع ناشی نیست و از سهو و نحو پس آنچه از سهو و نحو  
یا آنچه از شک و شکاک و شکاک لا اعتبار و لا اعتماد علیه عقلاً و شرعاً می باشد پس ثابت شد که  
حاصل حق عدم است اما سمعاً چون آیه ان يتبعون الا الظن وان هم الايخرون  
و آنچه الله الظن لا یغنی عن الخشیا و غیره از این آیات تمیز در هر کتاب  
است که تکریم و در ظاهرین عموماً و خصوصاً وارد شده قانون اما علم قطعی یا یزیدیه  
عقل حاصل میشود یا بیزیدیه و می اول را علم بر ثانی و علم عقلی می نامند و ثانی را  
علم نقلی یا سمعی میگویند اما سمعی آنچه صحیح و ثابت نقلاً و سنداً و لفظاً بطور قطعی و  
یقینی باشد پس در واقع مطابق عقل باشد یا ظاهراً و ثانی را علم عقلی یا عقلی می نامند  
پس اولی را حکم و متقن و ثانی را تشابه می نامند اما آن علیکه قطعی عقلی بر این  
قطعی نیست و برین گردیده و آنچه محکم نقلی در امور سمعی بجز ساطعه و دلائل قاطعه  
قاهره رسیدیه حاصل شده باشد پس برین هر دو قسم از علم عقلی و حدیثی و قرآنی و جب  
التصدیق و تعمیل قطعاً اندامی را مفر و هر زبان نیست چه اول رسول بکلف  
عقل و بعد از رسول بنسبت کما فی الکافی فیل ما الحجة لله علیه الناس قال  
علیه السلام حجتان حجة ظاهرة و حجة باطنة اما الظاهرة فهي الانبياء و  
الرسول و الائمه علیهم السلام و اما الباطنة فهي العقول و در اکثر قرآن ترغیب

و تخریج عقل و تدریس اهل بیت علیهم السلام و چون افلا تعقلون و افلا یبینون  
 القرآن و فاعتبروا یا اولی الابصار و یتفکروا فی و حیران  
 اوله قطعیه اند که عقل و برهان عقلی حجت قطعیست بر منکرگان مقدم بر حجت قرآنی  
 بل مکلف با حکام قرآن نمی شود چون طفل و منبوت تا وقتی که اول عاقل و کامل نشود  
 اما ثانی که تشابهست و ظاهر الفاظ او منافی عقل و معارض محکم نقل باشد از قرآن  
 و سنت او واجب تصدیق بغیر تمیل می باشد و الا بشکل شهرت از اعتبار فضائل و قضا  
 معاً و سقوط هر دو غیر جائزست پس تشابه مع الا مکان عند الضرر و نه لا جنب  
 التاویل مطابق معقول و محکم منقول است لقوله تعالی فی هذه الحکایات و اخر متشابهات  
 الی قوله لا یعلم تا و بیه الا الله و الذین احسن فی العلم و راسخ فی علم التوفیق بالانوار  
 اهل بیت طاهرین اند چه در خانه آنها بر احوال قرآن تفصیل مع تفسیر و تاویل می شود  
 تر تیل و نسخ و فاسخ کلاً و جزاً و کل علوم نقل شده و در تایل و تفسیر آنها جمل نقل  
 و نقل اصلاً نمیشد چه بزبان جبریل و صاحب الوی همه وجوه دانسته و شنیده اند  
 پس تاویل آنها بر جمیع مآول اقامه و واجب تمیل بلا شبهه می باشد تشبیه تشبیه و در علوم  
 قطعیه عقلیه علوم و تائیه و سنت صحیح ثابته بر توفیه تعدیل و تبذیل و تاویل و تبذیل از اعتبار  
 نقلاً و مدعا جائز نیست چه او حجت قطعیست الا آنچه از ان منسوخ ثابت باشد تبذیل از ان واجب  
 است اشکال پس بنابر این لازم می آید که آنچه فلاسفه در علم حکمت ثبت و ضبط کرده اند که  
 واجب استک و اهل و الاعتقاد می باشد جواب جمیع آنچه از ان منافی و مخالف است  
 انبیاء و خلفاء تعالی و کلام الله الحمید المجید الذی لای ایتیه الباطل من تعین  
 یدیه و الامن خلقه الی المقیمه باشد او واجب الطرد و التکست چه او در واقع  
 حقیقه اصلاً ندارد عالم الغیوب و الغلوبه انرا رد و تکذیب و تخریب آنها کرده قالون  
 بدانکه آنچه از علم معقول تصحیح منقول ثابت شده او علم هیئت است و بان دریا

میشود احوال عالم علوی و سفلی و اشکال و اوضاع فلکی و نجومی و کرمی و مساحت  
 ارضی برنی و جگر و بروج سماوی و غیره و آن علم نیست شریف مبرهن میرا هر چه قطعی  
 مدوح فی الشریعة المطبوع فی الواقع علم البیاد و قطعه تعالی بظاہر تروضع حکماء  
 البین و السلامین قدما و حدیثا تالیف و تصنیف و تدوین و تشریح و تفسیر و شرح  
 آن کرده اند و در حق و تعلیم و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 و در تفاوت اصطلاحی و تفاوت و عیب نیست الا در آنچه اهل اسلام بالاتفاق  
 ازان تعرض و منکر باشند اما مدوح بودن این علم بهیئت بقرآن آیه آن  
 خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار الايات الاولى الالهام  
 الدين ينكر من الله قياما وقعودا وعلى جنوبهم ويتفكرون في خلق  
 السموات والارض ربنا ما خلقنا هذا باطلا لئلا يسبحناك فقنا عذاب النار  
 وقال النبي صلعم حين نزلت هذه الآية ويل لمن لا كفأ بين تحييده ولم  
 يتفكر فيها يعني تبرع به ويل ست مرگسانه را که سجود آنرا ایمان و استخوان ذی ذر  
 کنایه از خواندن است یعنی قاری و تالی آن تفکر و تامل در خلق سماوی و ارضی و  
 و جگر و نجومی و در اختلاف لیل و نهار و تخلیق آنها تفکر و تامل نکند پس از  
 قرآن و سنت کمال روح و تامل و تشریف علم بهیئت و احباب ارباب آن نهایت  
 ترغیب و تحصیل علم آن و غایه ترغیب و توعید و در ترک و جبل آن ثابت شده اند  
 بعضی واجب اکثر متوجع بود که تحصیل علم بهیئت بیدارند و بغیر حصول آن مثیل و  
 شبیه بکمر مادر را دیدارند و غیره الی گرفته من لم يعرف علم الهيئة و  
 النشیر فهو حنین و اعلم فی معرفة الله سبحانه و اما بودن این علم علم نبیانه  
 بقول تعالی و نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض وآيه جاذع البصر  
 وما طغى انصر صرح است که بارگاه اله پدر و پسر را هم و محمد علیهما السلام را را نه





علی ظریفه علم الحروف الحوادث الصادرة الى القدر من العالم وكان  
 الامامة المعروفة من اولاده يعرفونها ويحكمون بها يعني جعفر وجامع  
 وکتابی برای حضرت امیر مبرور و در آن مذکور تفصیل است بطور حروف مقطعه  
 علم خواندند و نیکه تا القراض آدم و عالم حادث و صادر و واقع میشوند و بطریق  
 انامیه احادیث تضمن زیادت و در آن میباشد **قانون** بدانکه علم نجوم علم نیست که  
 بطریق جمیع و حرکات و سکون و غروب و تارگان در افلاک خود اناری و احوالی  
 و اوضاع و تغیرات در عالم سفلی ماضی و معبود و نحوس ناشی و حاصل میشوند و  
 مشورت آن کاکب اند بر علم نجومین آیا این علم نجوم بنات حقیقتی دارد یا نه در این علماء  
 اسلام و قول دارند **قول اول** پس اینها در بین خود خلاف کردند احدی  
 آنکه این علم غریب است تعلیم آن من جانب الله مخصوص انبیاء و خلفاء و ائمه بطور  
 اخص و انبیا و ائمه داده شد خواه بطور کلی یا ایشان عطا شده خواه عند الحاجة ایش از ائمه  
 میشود و **قول دوم** حکایت عن ابراهیم فنظرت في النجوم فقال اني سقيم  
 و اراهم و نوح و ابراهيم و ذوالقرنین و دانيال يعلمون نجوم مشهور و همین حرکت  
 در احادیث اهل البیت است سید این طایفه در رساله منزهه فی النجوم  
 چنین روایت در مدح آن جمیع ده نموده و می باسناده ای ایضا میگوید که علم نجوم  
 نوح و النجوم من الله و می باسناده ای ایضا میگوید که علم نجوم  
 هل كان للنجوم اصل قال عليه السلام نعم النجوم ايضا روى باسناده  
 ان يوسف بن عبد الرحمن قال قلت لابي عبد الله اخبرني عن علم النجوم ما  
 هو قال هو علم من الانبياء قلت على من روى طالب يعلم فقال كان اعلم  
 الناس به منهم روى في كتاب **مسائل النجوم** باسناده الى ريان بن الصلح  
 انه مثل الرضاء عن علم النجوم فقال هو علم من اصل صحيح و ذكر ان اول

من ترك علم النجوم هو ادريس النبي وكان ذو القرنين ضمهما في اصل  
 هذا العلم من عند الله تعالى منها روى عن الصادق قال في تكملة الريح  
 نجوم لا يعلمها الا اهل بيت من العرب واهل بيت من الهند يعرفون  
 منها نجما واحدا فبذلک قام خصالهم سيد جزايري گفت افول ان المراد  
 بالعرب اوصياء محمد كما ان المراد ببيت الهند اوصياء ادريس عليهما السلام  
 وسيد ابن طاووس گفت وقال قوم النجوم هو علم من علم الانبياء  
 خصوصاً به اسباب شتى فلم يستدلوا بالنجوم الدقيقة فيها فتنبأوا الحق  
 بالكتب ايضا سيد بن روايه كذا ذكره حضرت صادق فرمود في قوله تعالى يوم  
 نحسب مستقر كان القدر منقوشا بزل جزايري و مجلسي گفت وقد  
 كان دانيال له معرفة عظيمة فيه وكان منجم نجت النصر وكان له كتاب في  
 النجوم هذا الآن وليس هذا العلم الا كما في العلوم السبعة كالحدس والقدرة  
 فانه لا يعرفها كمالها الا من اتاه الله الحكم وفصل الخطاب والاعجاز  
 المليون فقد وقع بايديهم احكام قليلة وضموا معها القبار قبل ان تصدقها بالكتب  
 فمن هذا قصرت معرفتهم عن الاحاطة بما احاطوا اليه ووقع الخلاف اكثر اخبارا ثم  
 وهي ليست تفاقية اقوال بابر في حاديث ثابت شد که نجوم علم نبيا و اوصياء  
 بتعليم و اعلام دارايه اله الشاهزاده حاجتهم اليه بود پس حقيقت و شرف ان بذا  
 ثابت شد اما بقتل علم نجوم بانبيا و خلق الله احدى از اهل اديان را مجال انكار حقيقت  
 آن نمی باشد ثانياً هم از مجوزين حقيقت علم نجوم پس نزد اين طائفة حقيقت دارد  
 واضح آن براسمه مهند و فلاسفه يونان اند برصدات و تجربات و تخمينات و قياسات  
 و اتفاقات و از قدیم الدهر الى حين نزد سلاطين هر عصر منجم کمالی لا محاله موجود بود  
 و استخبار و تعلیم حال آنکه در عالم ارضی از او ميگردند و اگر علم نجوم لا حقيقت مي بود البته

۴  
 نسخ  
 خطي

سلاطین قمارنجین حضرت خود را مدار الملک خود می گرفتند و ظهور و خلاف اخبار آنها حیر  
 ازنجین نموده می گذشتند اما قول ثانی علم نجوم نیاز به اصلا تحقیقی ندارد و در تائید  
 عقل عالم و نه در آدم پس اعلام اسلام در تائید و اثبات کتب اقوال دارند بعد اتفاق  
 بر اینکه اعتقاد و عقاید اصلا بران نیاید و شاید متبعیه پس باید در اینجا جملا ذکر مقلات  
 نشان تنها اول کنیم اما صاحب عقیده اساس فضل و انفضال شرح مشایخ الهامه  
 حضرت شیخ مفید در کتاب المقالات آنچه فرموده نیست ان الشمس  
 والقمر وسائر النجوم اجسام نارية لا حیوة لها ولا موت ولا قدرة ولا تمیز  
 وخلقها الله تعالی فیها لیتنفع بها عباده و جعلها زینة لسماء واته وایات من  
 آیاته حکما قال تعالی هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا وقد رمانزل لتعلموا  
 عباد الفصین والحساب ما خلق الله ذلك الا بالحق وفضل الایات لقوم  
 یعلمون و قال تعالی هو الذی جعل النجوم لتشهدوا بها فی ظلمات البر و  
 البحر قد فصلنا الایات لقوم یعلمون و علامات و بالجم هم یعتقدون  
 و قال انما زینا السماء الذی انما یصل الی الله شمس و قمر و همه نجوم اجسام ناریه اند  
 حیوة و موت دارند که علم و قدرت و تمیز اصلا ندارند و اینها را آفرید برای اتمام  
 خلق و پندگان در بر و بحر و اینها را گردانید زینة آنها و علامات از آیات خود  
 چنانچه در تشریح خود فرمود خدا آنکسی است که بگوید هر را روشن بنفسه و ماه را نور  
 درخشنده و تعیین کرد آنرا منازل تا بداند شمار سالها و حساب ماهها و  
 روزها را بنما فرید آنرا که بحق تفصیل میدهم علامات و نشانههای خود را فرود آورد  
 برای تو میگوید میداند و فرمود او تعالی کسی هست که مقرر کرد و آفرید ستارگان را  
 تا راه بیابند با آنها در تاریکیهای بیرون و تحقیق تفصیل و اویم علامات خود را برای  
 تو میگوید بداند و فرمود که بعلامات و نجوم راه و هدایه میدیابند و فرمود که تحقیق نیست

داریم آسمان و نیار آنچه انعمای نورانی پس شیخ فرمود و اما الاحکام علی الکائنات  
 بدلائلها و الکلام علی مدلول حرکاتها فان العقل لا یمنع منه و لیس اندک  
 ان یکون الله تعالی اعلمه بعض انبیاءه و جعله علما له علی صدق غیر  
 انا لا تقطع علیه ولا نعتقد استقراره فی الناس الیه هذه الغایة و اما احکام  
 برکات بدلائل آن و کلام بر مدلول حرکات آنها پس عقل منع نیست از آن و  
 ما هم دفع آن نمیکنیم چه جائزست که او تعالی اعلام و تعلیم علم نجوم بعض اقبای خود  
 کرده باشد و آنرا علمی خاص برای صدق و تصدیق گردانیده باشد بواسطه اینکه  
 قطع نمیکنیم بر او و اعتقاد نداریم بقاء تملک او در مردم تا اینوقت و اصلاً ما بخلاف  
 من احکام الفجین فی هذا الوقت هو اصابة بعضهم فیها فان لا نکران  
 یکون ذلك بضرب من التجربة و بدلیل عادة و قد یختلف احیاناً  
 و یخطئ المحتمل علیه کثیراً و لا یحتمل اصابته فیہ ابدلاً لانه لیس بجارحی  
 دلائل العقول و ابراهین الکتاب و هذا مذهب جمهور متكلميهم  
 العدل فالیه ذهبت بنو نوح من الامامية و ابو القاسم و ابو علی الجبلی  
 من المعتزلة انتهى کلام طایفه اشاعریه یعنی اما آنچه از احکام نجومین در اینوقت ما  
 می یابیم او اصابة بعض نجومین در نجوم میباشد و ما منکر آن نمی شویم چه جائز و ممکن  
 است که گاه اصابة او از نوع تجربه و بدلیل عادة باشد و گاه تخلف از اصابة بل  
 خطا میشود معتمده علیہ لا اکثر و همین خطا و خلاف و وقوع از و همیشه است و صحت  
 اصابة در آن ابد نیست زیرا که محصلات نجوم اند بر این عقلیه و دلائل تعلیمه که کتاب  
 الله و کلام حضرت رسول الله صیاقه نیست لهذا اقل اصابة و اکثر خطا واقع میشود  
 و همین مذهب جمهور متكلمین عدلیه است و همین طریق مختار منی نوح است از اعلام  
 امامیه و از معتزله ابو القاسم بلخی و ابو علی جبلی است اما راس الاعلام شریف

السابق لهم الطائفة الناجية حضرت علم الکبر المرقی الرضا تعالی بالاحصاء عدم حقيقة  
 الاحتمال عدم نجوم واطال ان باحکام بارز قاهره قطعه وبقیله کرده و در جواب سائل  
 سائل از عدم ابطال تاثیر و حقیقه تخم و جراثیم نیست و هو ان يكون الله  
 تعالی اجزى العادة بان يفعل افعالا مخصوصة عند طلوع كوكب او غروبه  
 او اتصال ما ومفارقة فقد بينا ان ذلك ليس بمذهب النجيين البتة وانما  
 يجهلون الان باظهاره وانه قد كان جائزا ان يجرى الله العادة بذلك لكن  
 لا طرقي الى العلم بان ذلك قد ثبت ووقع ومن اين لنا طريق بان الله تعالی  
 اجزى العادة بان يكون زحلا او المريخ اذا كانا في درجة الطالع كان نحسا  
 وان المشتري اذا كان كذلك كان سعدا واي شئ صغيره واستفيد من جهة  
 اصل الكلام ان التسليم كنیم که نزول طلوع و جمع وغروب کواکب حالتی و اثری ناشی می شود  
 پس باید که جراثیم جازست که او تعالی بحسب عادة جاریه خود ایجاد میکند افعالی مخصوصه  
 نزول طلوع کوكبی یا غروب یا اتصال چیزی یا مفارقة او و ما بیان کردیم که این دعوی  
 بنسب نجیین البتة و الحال اظهار آن میکنند و ایجاد آن بجاری عادة الله نزول جمع  
 و ما بیان جاریه جازست و لكن طريقه نیست ما برای علم آن که تحقیق آن حاله  
 و آثار است و واقع و حاصل شده و از کجا ما را علم حاصل میشود بآنکه او سبحانه احوال عاد  
 خود را نداند که حاصل و مرتب و قیاس هر دو در دنیا طالع میباشد نجس است و مشتری  
 و حقیقه همچنان باشد او سعد است و کدام شئی خبر داد نجس و نجس سعد اینها و از کدام خبر  
 است مشاهده کرد آنرا فان عولوا في ذلك على التجربة و انما جونا ذلك ومن  
 كان من قبلنا فوجدناها على هذه الصفة و اذا لم يكن موجبا فيجب ان  
 يكون لمعنا اذا راگر ایشان را ندانند و ان را تجربه و بگویند که ما پیش نیاور ما  
 تجربه یا فیسیم آنرا با این صفة و اگر موجب نباشد پس باید که معناد باشد قلنا و هو

سلم لكم هذه التجربة والذى يقع من التخييل والرجم فقد راينا من اهل البيت  
 من هو اكثر الناس حظا من الخيال وهو على غير اصل معتدل ولا قاعدة صحيحة <sup>بما هو</sup>  
 كذا ام كس تسليم كذا مرشدا الى ان تجربه واثبت تخمين ورجم واتبع شده وحوالى كذا ما يدعى  
 كذا سبيله از انجمن مدعى اصابته میباشد اكثر آنها را خطا در ان میباشد چنانچه علم و حقیقت  
 بر اصل غیر معتدل و بر قاعده غیر صحیح میباشد انهم شدم قال ان معجزات الانبياء  
 اجازهم بالغيوب فكيف يقدر عليها غيرهم فيصير ذلك مانعا لمن افاد بكون  
 ذلك معجزا لهم يعنى از معجزات انبيا اخبار غيبية باشد پس چگونه غير انبيا قادر بر  
 اخبار غيبية شود و میباشد پس اخبار نجومى مانع از معجزات انبياءى باشد قسم قال  
 والفرق بين ذلك وبين سائر ما يخبرون به من تاثيرات الكواكب اجابا  
 قال الفرق بين الامرين ان الكسوفات واقتزانات الكواكب والنفقات لها  
 طريقة الحساب وسير الكواكب له اصول صحيحة وقواعد سديدة وليس  
 كل ما يدعون من تاثيرات الكواكب الحين والشر والنفع والضرر الخ من غير فرق  
 بين الامرين ككسوفات واقتزانات كواكب انفصال وسير آنها بطرق حسابى بر  
 اصول صحيحة وقواعد و قوانين بى براهين قطعية مقرر ومنضبط است ونسب حادين  
 چنین که آنچه ایشان ادعا میکنند از تاثيرات كواكب خير و شر و نفع و ضرر عالم كذا  
 واقع میشود و در سحر و در رجم و در بخت و ابطال نجوم بالاصا مذكور كرده آخر سخن انست  
 وقد اجمع المسلمون على تكذيب المنجيين والشهادة بفساد مدعاهم و  
 بطلان احكامهم و معلوم من دين الاسلام ودين الرسول التكذيب  
 عمومًا كما يدعيه المنجون والازراء عليهم والتجيين لهم و فى الروايات عن  
 ما لا يحصى كثرة و كذا من علماء اهل بيت و خيار اصحابه فما زالوا يثرون  
 من مذاهب المنجيين ويعدونها ضلالا و محالا كما ان تحقيق مجمع عليهم

اسلام بکنند ایچ تخمین و شهادت ایشان بر نساوند سبب بخان و بطلان جمیع احکام ایشان  
 نباشد و معلوم ازین اسلام و دین رسول صلی الله علیه و آله بکند سبب بخان عموماً یا آنچه او  
 میکنند تخمین و معاوین ایشان و بر آنانکه اخبار نجوم محجوزه قرار میدهند مرا ایشان را و  
 در رساله منقرویه که سید ابن طاووس خاص در لغی نجوم تالیف فرموده بعد نقل اقوال از  
 اعلام علم اسلام و اثبات ادله بر بطلان دعاوی اهل تخمیم و اثبات آنکه انجم علامات و  
 آیات البرزخ و حوادث عالم اند با حداث و ایحاده در مختار نه با حداث و ایحاده  
 چه باطرز و قه همه فکلیات و کواکب اصلاً یا نفسها حیوة و علم و ادراک و عقل و قدره و  
 تصرف ندارند و الا در وقت نحوس کل و تیار بهم و نظم عالم محصل میماند و سبباً و نظم عالم  
 و آدم و عدم خلل و زلل برین حسی ثابت شد که اخبار تخمیم خلاف واقع دروغ و محقر  
 است بلی در آخر بخوبی تعلیم و تعلم و نظر و دران برای دریافت حقیقه و احوال کو که آنچه  
 اما مرجع المتأخرین بهار الملة و الدین آنچه فرموده نیست ان ما یدعیه النجوم

من ارتباط بعض الحوادث السفلیة بالاجرام العلویة ان زعموا ان تلك الاجرام  
 هي العلویة المتوترة في تلك الحوادث بالاستقلال و انما تنصير في التأثير  
 وهذا لا یجوز للمسلم اعتقاده و علم النجوم المتبخر علی هذا لا کفر العباد یا الله  
 و علی هذا حمل ما ورد من التحذیر عن علم النجوم و انی عن اعتقاد صحیح یعنی  
 آنچه تخمین ادعا میکنند از ارتباط بعض حوادث سفلیة با اجرام علویة بیکان آنکه ان اجرام  
 علویة علة متوترة در این حوادث بالاستقلال می باشند و آنها ترکیب در تاثیر اند پس  
 حلال برای مسلمانی نیست اعتقاد بان و علم نجوم باین اعتقاد مبتنی بر کفر میباشد  
 نفوذ یافته و بر همین محمول گردیدند احادیث صحیح کثیره متفق علیه است که بر تخمیر  
 از علم نجوم مطلقاً و بر نبی از صحت اعتقاد آن می باشد و آن قالوا ان اتصالاً  
 تلك الاجرام و ما تقرر فیها من الاوضاع علامات علی بعض الحوادث لهذا

العالم فاما يوحده الله تعالى بقدرته و ارادته كما ان حركات النض و اختلاف  
 اوضاعه علامات يستدل بها الطبيب على ما يعرض للمريض من قهر الصحة او اشتداد  
 المرض ونحو ذلك و كما يستدل بالاختلاف بين بعض الاعضاء على بعض الاحوال المستقبلة  
 فهذا الامانغ منه والآخر خبر في اعتقاده و ما روى من صحة علم النجوم و جوارحه  
 محمول على هذا المعنى انتهى كلامه طاب ثراه يعني انك لو تذكرت ان حركات  
 العلوية مع انجها عارض بانها اوضاع و احوال و علامات بر بعض حوادث برام ان العالم  
 ارضي مباحثه از خبريكه ايجاد ميكنند تعالى بقدره كماله خود و باراده خود و چنانچه حركات  
 نض و اختلاف اوضاع او علامات آنند كه بآن استدلال ميكنند طبيب بر آنچه عارض  
 ببدن از قرب صحت يا از اشتداد مرض ناشي ميشود و چنانكه استدلال ميشود بختلاج  
 بعض اعضاء بر حقوق بعض احوال المستقبلة پس اينطور مانع نمي شود از نظر علم نجوم و نه  
 خارج از اعتقاد باین طریق و آنچه مروي است از صحة علم نجوم و جوارحه تعليم و تعلم بآن  
 محمول بر همین معنی و وجه میشود **اقول** قول حضرت فقیه و قول بهاء البیضاء كمال  
 فیصل و قوه دارد در منتهی **المطلب** آیه الله في العالمين و مورد التنبیه و حرام  
 كذا تعلم النجوم مع اعتقادها انها ماثرة او ان لها مدخل في التاثير و كذا  
 والضرر و بالجملة كل من يربط الحركات النفسانية والطبيعية بالحركات  
 الفلكية والاتصالات الكوكبية فهو كافر و اخذ الاجرة على ذلك حرام و اما  
 تعلم النجوم ليعرف قدر سير الكواكب و تبعد و احواله من الترميم و الكيف  
 و غيرها فانه لا بأس به انتهى كلامه و **قواعد الاصول** اول شيه فرموده  
 ان كل من اعتقد في الكواكب انها مدبرة لهذا العالم و موجدة ما فيه  
 فلا ريب ان كافرا و ان اعتقدا انها تفعل الارار المنسوبة اليها والله سبحانه  
 هو الموتر الاعظم كما يقوله اهل العدل فهو مخطئ في الاخيرة لهذه الكواكب



يدل على عقله ولا يقله وأما ما يقال من استناد الأفعال إليها كاستناد الأحرار  
 إلى النار وغيرها من العادات بمعنى أن الله تعالى أجرى العادة بانها إذا كانت  
 على شكل مخصوص ووضع مخصوص يفعل بما ينسب إليها <sup>لأن</sup> يكون المسبب  
 بها كالمسبب مستتباً لا دونه مجازاً باعتبار الربط العادي لا الفعل الحقيقي فهذا  
 لا يكفر بخلافه بل يمكن مخطئاً أيضاً وإن كان أقل خطأ من الأول لأن وقوعه  
 أكثر عندها ليس بدائم ولا أكثر انتهى **وروس** فهو مودعهم اعتقاد تأثير  
 النجوم مستقلة أو بالشركة **والأخبار عن الكائنات بسببها** أما لو أخبر بجريان  
 العادة أن الله تعالى يفعل كذا عند كذا لم يحرم وإن كره على أن العادة فيها لا  
 تطرد إلا في قل وأما علم النجوم فقد حرمه بعض الأحناف ليعلم ما فيه من التعرض  
 للحدود من اعتقاد التأثير إلا أن أحكامه تخمينية وأما علم هيئة الأفلak  
 فليس حراماً بل ربما كان مستحباً لما فيه من الإطلاع على حكم الله تعالى وعظم  
 قدرته انتهى كلامه **محقق شيخ على** فهو تنجيم هو الأخبار عن أحكام النجوم  
 باعتبار الحركات الفلكية والاتصالات الكوكبية التي مرجعها إلى قياس التخييل  
 أن قال وقد ورد عن صاحب الشريعة الذي عن تعلم النجوم بابلج وجهه حتى قال  
 أمير المؤمنين ع أياكم وتعلم النجوم أياها يهتدى ببعض براوجها فأنها تدعو إلى الكفر  
 والميل إلى الكاهن والكاهن كالساحر والساحر كالكافر والكافر في النار وقال  
 كذب النجوم برب الكعبة وإذا تقر بهذا فاعلم أن التنجيم مع اعتقاد أن النجوم  
 تأثيرات الموجودات السفلية ولو على جهة المدخلية حرام وكذا تعلم النجوم على  
 هذا الوجه بل بهذا الاعتقاد كفر في نفسه نعوذ بالله منه **وأما التنجيم** لا  
 على هذا الوجه مع التمسك بالكذب بل كما ترى فقد ثبت كراهة التزيين وض  
 الحق في العقرب ذلك من هذا القبيح نعم هو مكروه لتلاخيجه إلى الاعتقاد الكافي

قد ورد المعنى مطلقا كما للمادة المتكلمة **شکال** اعتبار بكونه وحسب  
بعد منسل وقامت وکردن نکاح و سفر حج که در عقب چگونگی و صیغه باشد و این  
ترتیب بعضی در بعضی بلامرجه باطل است **جواب** آنچه مفید و بیدار قضی و غیره  
شدیم که این امور بعلم ریاضی و حساب هدیه دریافت میشود و قواعد آن مقرر اند هر کس آنرا بداند  
هر چه بخواهد هم اخبار بآن نمایند قدری ندارد پس بوجود دل طبیعه و قواعد حسابیه اگر چه حساب  
تربیه هم با بجهل یا بیخبرند اعتبار کند ترتیب بلامرجه لازم نمی آید **شکال** باطل میباشد اما بجهل  
جبریه با وجود آنکه اعتقاد دارند که فاعل و خالق خیر و شر کفر و ایمان و کل و جز  
در عالم کائنات بالکل خدایت واحد از غیر اله دخلی و اثری و فعلی اصلا و اثری است  
معدلک بخلاف آن بالکل در اینجا منکر علم نجوم و تاثیر آن میباشد و اولی  
از اعلام جبریه بعد نقل احادیث کثیره بر تکفیر نجوم و منجم و معتقد و مصدق و غیره و  
منجم و مصدق او را تفسیر کرده شود اگر نایستد جنوب و الاله و بقول نقل کرده شود  
معاصر نبوده باشد **شکال** منجمین قدیم و حدیثا در عصر نزد سلاطین جبار و قهار  
بودن شدید و شدید و شمارده و فراغت ملایم حکمت و اقرب الاقارب و الاصحاب و  
ملایح ستم بودند و اگر علم با حقیقه و لا واقعه و کذب و دروغ میباشد و منجمین  
نزد ایشان بطور خلاف از ارات مقرب زنده و معزز و محترم میمانند و چگونه  
بر اخبار آنها اعتماد و رفتار مینمودند پس قول بطلان این علم فی الاصله و بودن لولا  
حقیقه غیر معقول و لا مقبول میباشد **جواب** منجمین چون اطباء نزد سلاطین  
میبودند و میمانند چه سلاطین میدانستند که این هر دو طائفه علمی قطعی ندارند و  
آنچه اینها میگویند و میکنند بحساب حدس و تشخیص و تخمین و تجربه میکنند لهذا  
صائب و گاهی ضال میشوند بل منجمین اگر ضال میشوند و اخبار فاسد فعل ایشان  
نمیت لهذا ایشانرا قدیم و حدیثا نگاه میداشتند و بودن اینها نزد سلاطین دنیا

قدیم و جدید فیما بین دلیل بر حقیقه و حجتیه و صدق و صائب بودن آنهایی  
 کل الامور در جمیع احوال نمی باشد پس اشکال باطل است **شکال** قول بعد از اثر  
 و تاثیر کوکب شمسین باطل در عالم ارضی و لا حقیقه بودن و شمردن آن مکاره مضبوطه  
 می باشد چه حصول فصول اربعه منحصراً بر تاثیر شمسین است و مدو جزر بحر بسوی ماه  
 نیز امری مشهود هر کس و غیر آن امور آخر محسوس و مشهود میباشد و معذرت انکار  
 بدیهیات میباشد **جواب** در وجود اثر و تاثیر آنها احدی منکر نیست مگر کلام  
 در اینست که موثر تاثیر آیا خدا خاص است یا خدا مع کوکب بالاشترک یا خود کوکب  
 یا انهم موثر اند و دو وجه آخر بالا جماع باطل اند اما وجه اول صحیح و ندب کل  
 اهل اسلام است و بنا بر آخر آیا در آنها اثر و بقیه نهاده چنانچه در ادویه اثرها مشهور میشود  
 لکن ولی اعطای و منع موجد باریست یا خود اله وقت جمع اینها ایجاد اثر و تاثیر میکنند  
 در این دو وجه آخر اند بظا هر اشکالی نمی باشد بلی ذی است یا شمردن کوکب  
 علی کل حال در تاثیر گرفت و از قول شیخ بهاء الدین تفصیلش دانستی و همان حقیقت  
 محققین اسلام است تبیین هر گاه قوانین مقدمه مذکور شد و حال اجواب بدانکه  
 بالا بجا ذکر میشود ان شاء الله تعالی **جواب سوالی اول** بلا قیل و قال  
 بشود بدانکه آنچه بنجین اعلام و اخبار از بعض حوادث و وقوع آن در عالم ارضی  
 میکنند و آنرا استاد بعلم نجوم میکنند و علم نجوم مکیه یا بنیاد و اوصیاء مخصوص بود  
 به آن علمی که در تشریف ذی الحقیقه بطور اعجاز بایشان من الله عطاشده و پس  
 بعض آنچه از سقطات ایشان بود و بنجین صدات و تخمینات و حدسات تجربیات  
 و اتفاقات و قیاسات با سقطة اینها ضم و خلط کردند چنانچه ضم و خلط اهل کتاب  
 در کتب منزله الهیه حق و باطل کردند لهذا در اکثر خطا و در بعض صائب میشوند و  
 صائب و بعض مستلزم صدق کل آن نیست اما در آنچه اصابت حاصل میشود آن عیناً

و قطعاً معلوم نمیشد لهذا حواله باینجا قیطعاً داده نمیتواند پس انچه صاحب  
اگرچه نامدار باشد مورث و موجب ضلالت خود نمیشود و اضلال خلق نمیشود و موجب  
معارضه اخبار غیبیه نمیشود و فسادات و قیامات کثیره بران مرتب نمیشود لهذا  
صاحبش به این علم و معلوم و ماضی و ماضی در تأخیر و تذکیر کلی بایلیغ و جود و بقا  
حق مشتبه بباطل یا بعکس نگردد و چنانچه بالا ذکرش شده که دانیال کتابی بخود داشت و آنجا  
نامه آدانیال تعلیم یافته بحال از جبرئیل بود لهذا ضل و دل با و لاحق نمیشد و اما  
بهست منجمین آن کتاب آمده و در آن قواعدی چند بودند و علم بحقیقه آن تفصیل ندارد و  
بآن ضم کردند قواعد تمسیمی و اتفاقیات و رصدیات فلماصفه و آراء خود را پس بآن  
جهت صدق و کذب مخلوط ساختند یا هم لهذا اکثر دران غلط و محاط حاصل می شود

**والیضاً قومی فرموده** هو علم من علم الانبیاء خصوصاً به الاسباب المستحسنة  
یستدرك النجوم الدقیقة فیها فشاوا الحق بالکذب یعنی علم نجوم علم  
بانبیا و خلفا و مخصوص انبیا ان باسباب کثیره متفرقه گردیده بود و منجمین در کتب دقیقه  
دران کرده نتوانستند معتمد امیز کردند بآن حق را با باطل و صدق را با کذب لهذا  
اکثر غلط و دروغ دران می نمود و بوقوع می آید و بنیاد آنچه در صحن باطل و غلط است باطل  
میشد عقلاً و شرعاً عمل و تصدیق و تشهیر و ترویج و اعتقاد بآن ممنوع و مخطور  
میشد و در تحلیج هشام بن حکم نقل کرد که زید بنی از قرآن نا طبق حضرت

صادق سوال از مسائل می کرد و منها ما تقول فی علم النجوم قال هو علم

قلت منافع و کثرت مضراته لانه لا یندفع المقدر ولا ینقذ به الخیر و

وان اخبر النجوم بالبلای لم یمنع القهر عن القضاء وان اخبر هو بخیر

یستطیع تعجیله وان حدث به سوء لم یکنه صرفاً و ان ینبأ به فاعله

تعالی برعنا انه یرد قضاء الله تکلیفاً عن خلقه حاصل آنکه انحضرت فرموده

علی بن سینا قلیل از آنها فرمود که اگر از اضرات ایندفع نمیشود با و مقدر تعالی و محفوظ نماید  
 این عمل را و خوف و اگر از بیم خبر بدیهه بپایان نجات نیابد از اضرات نثر زار و اگر خبر  
 بدیهه گریست که متوسط نیست و مجمل او و اگر حادث شود با ویدی میسر نیست و درین  
 و دفع از و معلوم خود بخود و معلوم خدا بر علم خود یکتا باشد در روز قضا و الهی از خلق مع تعالی  
 شیخ کلینی روایت کرده آخرش نیست قال النبی صلی الله علیه و آله من ستره  
 ان یلحق الله عنه لحس یومہ فلیفتم بصدقة یتذہب الله بها عنه لحس و من آ  
 ان یلحق الله عنه لحس لیلته فلیفتم لیلته بصدقة یتذہب الله عنه لحس لیلته  
 اصل این سخن غیر صلی الله علیه و سلم فرمود بخیرست روز صدقه در روز پنجشنبه شب صدقه  
 در شب بدیهه تا محفوظ بماند و از حضرت امیر مرویست ان الصدقة تدفع سبعین  
 دینار من البیلا یا بنی صدقه در راه خدا هفتاد و قسم بیات و آفات را دفع میکند اما جواب  
 سوال ثانی در حقیقت کسوف و خسوف اول بدانکه در علم متفق و نه هر دو  
 متعارفند پس از کسوف یکسوف و کسوف و خسوف یکخسوف و خسوف و خسوف  
 از اضراتی که از ارض و کدر و کدر و تغییر باشد و در عرف اهل ریاضی و هندیست  
 از این تغییر و تغییر ظاهر نور و لون شمس قمر میباشد و در صباح تقریبی که کسوف  
 تقریبی در باب صومرا و کسوف شمس نقص و کمر و مستور گردیدن نور او میباشد  
 چون شمس ذاتی است از شمس زائل نمیشود بخلاف کسوف و خسوف و کسوف اجمود الکلاہ  
 خلق القمر و کسوف الشمس ابو حاتم گفته که اگر از اذهب بعضی از الشمس  
 فهو الکسوف و اذا اذهب جمیعہ فهو الخسوف جوهری گفته اصل باب  
 هر دو نقصان است تبیین پس بدانکه سبب حصول کسوفین بحسب علم هیئت که  
 علی بن سینا ثابت بر این تعلیلی و تعلیلی مدبر و حجة ابو حامد غزالی در غیو  
 از خاصه و عامه باب هیئت و هندسه میفرماید ان کسوف القمر عبارة عن انقضاء

صنف القمر بتوسط الارض بين الشمس من حيث يقبض من نور  
 من الشمس والارض كوة والسماء محيط بها من الجوانب فاما موضع  
 القمر في ظل الارض انقطع عنه نور الشمس وان كسوف الشمس معناه  
 ونحو جرم القمر بالناظر وبين الشمس ذلك عند اجتماعهما في العقدين  
 على دقيقة واحدة مشتم قال فان هذه الامور تقوم عليها ما راها العين  
 وحسابية لا تبقى معها رتبة فمن يطالع عليها ويتحقق ادلتها حتى يحجب  
 بسببها عن وقت الكسوفين وقد رهما ومدة بقا شهرا الى الاشهر  
 انتهى كلامه - في تهافت الفلاسف ايضا حائل انك كسوف ثمر عبارة عن  
 شدن روشنی و نور از قمر بتوسط ارض كه حائل ميشود ما بين قمر و ما بين قمر و  
 انك قمر قبا س ميكنه نور خود را از شمس و زمين كوي و آسمان محيطش از نور خود  
 بپاشد پس و قتيكه قمر در ظل ارض واقع ميشود نور شمس و تابيدن او بر ارض  
 منقطع شده خسوف ميشود و اما كسوف شمس عبارتست از وقوف جرم قمر  
 ناظر ميان شمس و آسمان لاف او ميشود نزد اجتماع آن هر دو در عقدة بين و قتيكه  
 و براين امور قائم اند براين هندی و حسابيه باقی نماند بوجود اين براين و  
 حج قاطعه و اوله ساطعه ربي شكلي بكميکه مطلع بران براين شده باشد بخلاف  
 انرا تحقيق رساننده حتى عارف آن براين بحال خبر ميدهد بسبب لاد که حسابيه و  
 قواعد مبرهنه از ابتدا حصول وقت كسوفين و از مقدار بقا آن از ابتدا و البته  
 انجلا آنها با تفصيل در سجا رسما بالعالم و در انوار نعماني اوضح از اين  
 فرمودند و خسوف زمين قال الرياضيون السبب فيه انه قد يكون  
 القمر مقابل للشمس بطريق العقدين فتكون الارض ح واقعة بينه  
 وبين الشمس فتعكس الارض ضوءها عنه فيرى كمالها هو لونه الاصفر

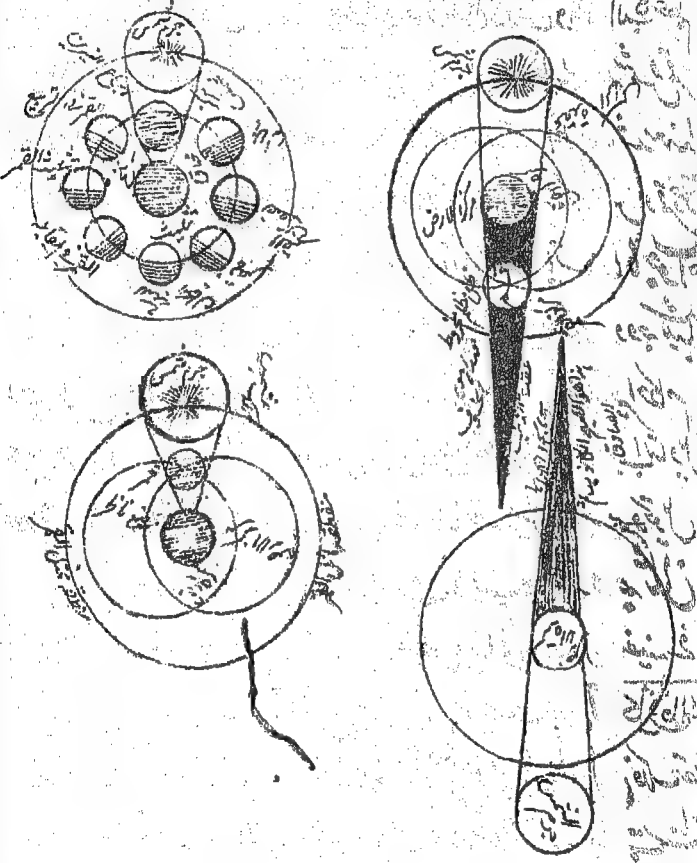
در  
 قمر  
 كسوف  
 و خسوف

وكان حجم الأرض أصغر كثيراً من حجم الشمس وذكرناه يقابل  
 حجم الأرض ثلثمائة مرة فيقع الظل الناشئ من الأرض نحو وطاً قاعدة  
 دائرة صغيرة على الأرض ورأسه على محاذاة جزء من أجزاء ذلك البرزخ  
 مقابل الجزء من حل فيه الشمس فإن لم يكن للشمس في حال المقابلية عرض  
 بابل يكون في إحدى العقدتين المنخفض كله لأنه أصغر من الأرض  
 من غلط الظل حيث وصل إليه فيقع كله في داخل ومكث فيه زماناً  
 وإمكانه لعارض فإكان ذلك العرض بقدر نصف قطر صفحة القمر  
 ونصف قطرة دائرة الظل لم ينحسف وإكان العرض أقل من مجموع  
 النصفين المنحسف بعضه وذلك بقدر تقاطع القطرين المتحدان فيهما  
 وتداخلهما فإن عرض عرض هذا الأقل يساوي نصف قطر  
 الظل على نصف قطر القمر المنحسف كله وما س سطح دائرة الظل من داخل  
 ولم يكن له مكث وإكان أقل من ذلك القطر المنحسف بتمامه ومكث  
 بحسب قوعه في الظل هذا يحصل ما قالوه في خسوف القمر وأما  
 كسوف الشمس فقالوا أنه عند اجتماع القمر بالشمس في النهار اجتمع  
 مرتباً لا حقيقياً أن لم يكن للقمر عرض مرئي حجب بيننا وبين الشمس لقوعه  
 على الخط الخارج من البصائر إليها فلم نرى بوء الشمس بل نرى لون القمر  
 الكحل في وجه الشمس فنظروا الشمس ذهبية لونها وهو الكسوف ليس  
 الكسوف تغير ظل في ذات الشمس كالخسوف في ذات القمر وإن ذلك  
 أمكن أن يقع كسوف بالقياس إلى قوم دون قوم ويكون ذلك بقدر صفحة  
 القمر وربما انكسف الشمس كلها وإكان أصغر منها وذلك لأنه  
 أقرب البنا فيوتر قطرة الزاوية التي توثرها الشمس كالأفتحة عننا

بنامها و رسیا تكون الشمس وقت انكسارها في حضيضها فالف بها كما ترى  
 اكبر و يكون القمر في اوجها فالف بها عناري اصغر فلا ينكسف جميعها  
 بل يبقى منها حلقة تدور محيط به و قد قيل ان تلك الحلقة السوداء كانت  
 على وجهها في بعض الكسوفات مع قدرته و ان كان للقمر في ذلك الاجتماع  
 عرض مرئي فان كان ذلك العرض بقدر مجموع نصف قطرها لم ينكسفها و  
 ان كان اكثر منها فبالطريق الاول و ان كان اقل منها و بقدر ذلك  
 هذا حاصل كلامهم في الكسوفين اما بطور مكملين ذكر كسوف الهلال و  
 بدور و سبب كسوف و خسوف اجالا انكسار جرمي ست صغيل كما ان انكسار  
 نور ميكنند و همیشه قریب بنصف آنکه مواجه شمس است نورانی است و نصف دیگر  
 ظلمانی و در وقت اجتماع نصف ظلم او بطرف ما میباشد و هیچ از نصف خفیه  
 منور نمی نماید و این حالت را محاق میگویند و چون از اجتماع بگذرد و دور شده  
 از آفتاب دور شود گوشه از طرف نورانی نمایان میشود و آنحاله را بهلال میگویند  
 و تا دور تر رود نمایان تر میشود تا بمقابله برسد پس نصف دیگر مواجه ما هست آن  
 نصف را تمام نورانی میشود و آنرا بدر میخوانند و چون از مقابله بگذرد گوشه  
 نصف نورانی پنهان میشود تا آنکه تدريجاً لیل بلیل نصف نورانی او تا قصه نورانی  
 میشود و نقصان می پذیرد تا باز با اجتماع میرسد و حاله اولی عود میکند و چون  
 اجتماع در حوالی یکی از عقدتین راس دشب یعنی دو نقطه تقاطع منطقه حاصل  
 با منطقه البروج اتفاق افتد قمر حائل میشود میان ما و شمس و بالضرورة بعضی از  
 جرم شمس با تمام مستور میگردد و این حاله را کسوف میگویند اول اگر قمر چیزی  
 ثانی را کسوف کلی میگویند و اگر مقابل در حوالی عقدتین اتفاق افتد چون یکدیگر  
 زمین در مرکز عالم واقع است لا محاله حائل همیشه بین شمس و قمر واقع میگردد و از



تأیید آنرا از تأیید آن کتاب بر بعضی از جرم کره یا بر همه آن و این حالت را خفوت  
 میگویند و اولی را خفوت بزرگ نمائی را خفوت کمی و ازین اشکال  
 (در اینجا و اینجا) که در صورت مذکور میتوان شدت آنرا بدست آورد



از جواب آنکه نزد هندو شمسین را دیو میخوانند و این از آنست که او هیأت از مغرب  
 اعتبار یافته و از جهت تعرض بحین و هیأت جابل السافل لا یعقل بآب عقلانیت  
 چه در آنجا گفته اند در وقت عظم اضعاف از کوه زمین و بکذا قرص شمس  
 اضعاف مضاعف از قرص زمینست و در حکما ذکر کرده شمس هزار هزار و چهار رک از

کره از ارض اکبر و بزرگترست علی قول و از مردیات حضرت امیر علیه السلام است قال  
الارض خمسانه عام الخراب منها مسيرة اربعه امانه والعمر من مسيرة ثمانية عام

والشمس ستون خريفين في ستين خريفين والقمح اربعون خريفين اربعين خريفين

بطونهم ما تضيئان لاهل السماء و ظهورهما لاهل الارض وانكواكب عظم  
جبل علی الارض وخلق الشمس قبل القمر پس این اجسام عظیمه بسیطه شمس و قمر  
در هین و خلق قوم و بطین دیو یکدیگر تصور کرده شود که خود او چه قدر عظم میباشد مع هذا  
نیکو نه او نمکین بصعود و سیاحت افلاک و تصرف آنها میشود و چرا هر سه کره شمس و قمر و چاه  
ارض معاگاه ای تمانیوقت نخورده و نمیخورد بطلان آن از ضروریات است اما چاه  
انفاس شمس و قمر و آب بجزریان انفاس نور آنها بحسب مراد آبی میشود بدو وجه میباشد  
و چه اول آنکه در مقدره قانون کل اهل اسلام مذکور گردیده که آنچه از غیر احکام  
شرعیة فرعیة از سمیات منافی و معارض بر مان قاطع عقیده باشد و واجب است ادب  
مطابق معقول و صحیح منقول عند الامکان باشد و الا تصدیقش واجب و تحویل  
تا ویش الی الله و الی الراسخین فی العلم من اخصوین واجب میباشد و چه ثانی  
آنکه حرکت فلک بخار و قمر و زمار شمسی و انفاس و انفاس اینها فی المایه چون سفینه فی  
البحر همه ممکن است حال نیست چه قرآن بهم نیز بیان نموده است چون آیه کذالک  
یجسثون هر یکی از جسم در فلک خود رفتار میکند و توضیح پس بدو اول فلک قمر  
شود و در لغته فلک عبارت از شیء دائره دار باشد و در عرف عبارتست از  
جسمیکه مدور و محیط بکره ارض است و در اسلام او دو نام فلک و سما دارد و ثانی  
فلک آبیاجسی دارد و پانزده مرتبه و بعضی قد بادیه نمان و بعضی حکما رنگ متمایز  
که در حقیقه فلکی نیست بل اینها نظر هوا و مایه نجوم و همین قول ضاک تروک باطل  
اما اول آنکه حکم از اجرام است نزد اکثر اشراف قیود و مشائین و حکما بهینة

است فالأقلاق اجرام صلبة لا حقيقة ولا نفقة غير قابلة للخرق والالتيام  
والنمو والذبول أما نزد اهل اسلام افلاك اجرام اند و بغير مخبر صادق تصدق عین  
حقیقه آنها از حقیقت متحقق نمی شود پس حکما اسلام و مفسرین در حقیقه جرم  
آنها خلاف دارند نزد بعضی منهم حسن بصری فلك موج مكفوف است تجری فیله الشمس  
الشمس والنجوم منوطانف و دیگر منهم کلبی فلك مكفوف ای مجموع را کلد تجری فیہ الكواكب  
کجری السمک فی الماء و یؤنه قوله تعالى كل في ذلك لیسون لان السبا حلا  
تكون الآخرة الماء قيل لانه جسم زقار در آب مخصوص چون زقار سمک و سفینه  
در آب و غیر زقار در بر نزد اهل موضوع ثابت است چنانچه مورخ و غیره در  
آورد سید الفهرست می یلاید فی الجری والمشی پس تخصیص صح فی الماء  
غیر ثابت باشد اما ثانی مقرر شود که آن جسم خصوصاً سیاره آیا مرکز و ملحق  
بفلك اند چون نگین در گشته یا جدا از فلك اند پس آیا فلك و آنجم هر دو متحرک  
مستقار می باشند یا تنها دارند یا حرکت منطاری بنیر یا یکی منطاری و دیگر انضیاری یا فلك ساکن  
و کوکب متحرک است چون حرکت سمک فی الماء را کلد یا فلك متحرک و کوکب ساکن پس  
حرکت فلك کوکب هم متحرک میشود چون حرکتی فی البحر و کانس فی السفینه ساکن اند  
یا فلك و کوکب هر دو ضعیفاً بالانفرا و متحرک اند پس آیا حرکت نجوم موافق حرکت فلك  
الی جهة و طرف واحد در سرعت و بطور مساوی است یا متفاوت و مختلف و بیا اول فعلی  
جميع التمام ویر قاعده فخر القناد خرق والقیام فلا سفه باطل محض میشود و چه بحر  
و جوی خرق و لهت تمام لازم میاید و اما قضا عدله اسلام همه اینو چون بقادر نیست  
لکن وجوب غیر متناقض و لا محال است بلی بر آنچه قرآن دال است نیست که افلاك  
واقف و ساکن و کوکب از خارج می سائر چون سمک فی الماء کما قاله الزاری میباشند متشیبه  
برگاه اینواش شد پس آنچه در خب صحیح دارد است که فلك و کوکب فلك رابع

شمسین یا شمس خالص را در میدانند از شرق به غرب و از مغرب به شرق بتدویر  
 منطاری اگرچه باجمله حرکت طبعی هم داشته باشند ممکن و جائز و صحیح غیر بود عقل  
 میباشد اما با نفاس و نظم آسمانی همچو هم اشکال و استبعادی نمائند نیست و چه بسیار  
 قول فلاسفه الهیین سلام که افلاک با مکفوف یا موج مکفوف باشند پس زلف  
 افلاک کوکب در موج مکفوف چون رفتار حیوان در ارض و جز فلک یا قرین چون  
 جز کشتی بروجه با بحر بلا اشکال ممکن و جائز میباشد خواه بحرکت طبعی آنها خواه  
 ببحر موکلین ملائکه خواه بتحریک برود میر و ندنم الداعلم **تمت** بدانکه عرض اقصی  
 در ایجاد و اظهار کسوفین و زلازل و بادهای تند و غیره که از آیات و علامات قیام  
 قیامت کبری است یادآوری بندگان یوم القيمة میباشد و مردم باور باداء صلو  
 آیات گردید بطور شکریه که قیامت قائم نشد **مذکره** بطریق خاصه و عامه وارد است  
 که قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الشمس القمه لا تیان لاینکسفان الموت  
 احد ولا حیوة فاذا رایتهم ذلک فافزعوا الی ذکر الله والصلوة **اشکال** پس  
 آنچه جم غفیر از محدثین طرفین چون امام ابو نعیم و بهیقی و اهل مقاتل حسینی روایت  
 کردند ان الشمس کسفت یوم عاشور لما قتل الحسین کسفت بدت الکوا  
 فیها نصف النهار پس **نیز** چگونه جمع و صحیح میشود **جواب** خبر اول صحیح  
 که هر کس بموت خود بمیرد برای ما کسوف عادی نمیشود اما این نافی نیست از کسوف  
 در راه خدا از حج الله شهید و قتل شود برای او هم نمیشود چه بموجب اذاعات او قتل  
 انقلاب هم علی اعتباریکه دلیل است که قتل نوعی دیگر از موت است لهذا هر دو را بهم جمع کرد و تشبیه  
 هر گاه این ثابت شد پس کسوف بعا شور یا بر شهادت سید الشهداء از اول و دلائل  
 و بر این شود ابر نبوة خاتم الانبیاء و اعظم معجز خارق العاده سید الشهداء است لهذا  
 مروی در دو کتاب الدلائل میباشد **والضیاء** در آیه و ما بکت علیهم السماء

همه را با و غیره روایت از مسلم کردند که آسمان بر احدی نگر نیست و نمیگرد مگر بر شهاده  
 یحیی بن زکریا و بر شهاده سید الشهدا و اگر کسی در این شهر و ایالت دیگر چنینی تا هفت و چهل روز  
 است و بگریه سمار باریدن خون از سمارت بهما بود که گزیده های اهل کوفه صبح پراز خون میشدند  
 و این سیمای نامایرون خانه همه بخون ترسوخ رنگ میدیدند و این واقعه و حاله را همه اهل  
 مغازی و مقاتل حسینی منهم ابن سیرین و شعبی و زهری و ابن جوزی و غیرهم ضبط کرده  
 کرده اند انشکال عاید نمیشود تبصره بدانکه قرب ظهور امام مظهر و موصوم هر دو

آخر الزمان موسوم محمد بن الحسن العسکری بن امام علی النقی بن امام جعفر تقی بن  
 امام علی بن موسی الرضا علیهم السلام که امام ثانی عشر از ائمه اهل بیت نبوة و عصمة  
 منصوص علی حدیث حضرت رسول و ابابطالین میباشد و کتب خاصه و عامه احادیث  
 بتواتر وارد و ثبت است که قریب ظهور آنحضرت چند علامته بظهور میآیند منها  
 کسوف شمس در اول ماه رمضان و قمر در آخر آن منکسف میشوند و راه الکلیبی عن  
 بر بن بخیل و ابن شاذان و الشیخ النبیذی الارشاد و ابن شهر آشوب عن  
 تعلیق ابن الرزوی و صدوق عن الامام ابی جعفر علیه السلام فی علامات المهدی  
 قال علیه السلام ایان تکونان قبل یام القائم کسوف الشمس فی النصف  
 الاول من شهر رمضان و القمر فی اخره و الضیاء و الهجاس فی بحار سما العالم  
 و مجده الرجعة و ابن الطائوس و البخاری فی الاخبار احادیث کثیره باسانید متفیضه  
 و منهم امام الحافظ البیہیم و البیهقی در دو کتاب دلائل النبوة و غیرهما رسول  
 هرگاه این مروی ثابت باشد پس در همین سالها خسوف و کسوف قرین در  
 یکماه رمضان بوقوع آید و یعنی بتبیین این جمیع کسوفین را علامته ظهور خود میکنند  
 و میگویند که آن عیسی مسعود و مهدی موعود منهم پس اوقلاء او صحیح باشد جواب  
 ادعای ایشان کافرین باطل دروغ محض است بوجوه عدیده مختصر آن سدا آخر

ابن ابی اسحاق جعفر کسوفین

الزمان را سلسله مستحسب از بطون عالم متصل و محتاط المابنیا و اعلیٰ مرتضیٰ بهر راه و بهشت  
 میباشد شب آنحضرت خالص از اولاد امام یا زدهم حسن الهکری اهل الهیت است  
 و خلق در ششده هجری شده حج او از مطهرین معصومین بنص قرآن و حدیث و تفسیر  
 مینماید و نزد او کل علم قرآن و سنت و علوم معقول و غیره و تفسیر و تالیفات و تفسیر  
 و تزیینات و نسخا و منسوخا مفصل میباشد و بعضی ظهور سلاطین قهار و دناست  
 و ادیان باطله را در دفعه برهم و نابود میسازد بر ملة واحدة اسلام کل خلق را قهر و جمع  
 میکند و نزدیک ظهور او کسوفین در یکماه رمضان میشود و در همان ماهام دفعه  
 و جمال بطلان از نوای صفتان ظاهر گردیده دفعه بیست و نهم آن در بار قرص شمس میشود  
 هذا هو الدجال الباطل الموعود یخرج در همان روز عیسیٰ در بیت المقدس از  
 آسمان نازل میشود و نداء ساوی میشود هذا عیسیٰ بن مریم الموعود  
 در همان روز جمعه محمد بن الحسن الهدی امام ثانی عشر اهل بیت ناگاه در کعبه میان  
 رکن اسود و مقام نزد طلوع آفتاب در محضر خلق نمودار و ظاهر شد و نداء ساوا  
 میشود هذا هو المهدی الموعود ظهوره در آخر الزمان فایده حق و انصاف  
 را کل خلق روی زمین میشوند و عیسیٰ با قندار مهدی نماز ظهرین را بخواند یا  
 پس بام مهدی عیسیٰ قتل و جمال بطلان در وادی بیدار میکند پس اهل دل میکند  
 با حضرت از ملک ریه میکند او خیر بکل و میکائیل و از نبی آدم اول هیبتی و حضرت  
 میکند و علامات بدینه آنحضرت بهم متعدد اند منها بدنش در آفتاب آسمان نداء  
 و صاحب المعجز القاهر میباشد تنبیه پس هر عاقل را لازم و واجب است که دریافت  
 نماید که اید علی بن ابراهیم علیه السلام از کمال بلا افضل یا از نسل و جمال بطلان نیست و  
 آیا این علامات همه بوقوع آمدند یا نه قاعد کلمه عقیده و تقیه آنکه بقدر نظر  
 مشروط هم منقود و باطل میباشد حاجه کثیره در این باشد سوال چه نفرماید

حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
 در بیان احوال حضرت زین العابدین علیه السلام

در بیان احوال حضرت زین العابدین علیه السلام  
 در بیان احوال حضرت زین العابدین علیه السلام

برهان الدین و السالین در باب تعالی تا ستور و قلیان کشیدن چه اکثر و مان سرحد  
 حنفی پنجاب حرام و مجبی نکرده شدید میدانند و خلاف این از اعلام امامیه همد دیده شد که  
 قلیان را در ساجد بکشیدند و بیست و او جو و جواب بدانکه چنین سوال را عینا طیب کاکر  
 یونانی حنفی مع رئیس فارسی دان نمود در سفر پشاور در ریل با شفا گاه کرد و تفسیر لوا مع مار  
 قبل و دیده و نام احقر از فقهای احقر در یافته بحال ادب و تهذیب و تعظیم با حق رفقا  
 کردند و ز جوابش گفتیم که با جوبه عقلیه یا بنقلیه بگویم طیب گفت این مسئله نقلی  
 نقل میوه اهرم احقر گفتیم که قرآن و پنجمه بام عین حکمت و عقل و حکیم بوجب آیه و هیچک  
 کتاب و الحکمت می باشد و سواد کامل گاه و میش را چون هیچ بجز برق میراند و سواد  
 ناقابل پس عربی را بهتر از گاه و میش می سازد بدانکه استعمال هر دو چیز عقلا دروغ  
 جابر و مباح و مستحب واجب باشد لقوله تعالی هو الذی خلق لکم ما فی  
 الارض جمیعاً حاصل آنکه خدا در حق خود و با حسان خلق میفرماید که آنچه را که آفریدیم  
 مر شما بی آدم را جمیع آنچه در کل زمین است و بحسب اهل موضوع و اهل معانی و بیان  
 و اهل اصول لام لکم لام اباحت و لام تفق و لفظ مافظ کافه می باشد پس بنابر  
 این جمیع آنچه در زمین خالق آفریده برائت تفقاع با عموماً آفریده پس اباحت  
 کلی با ثاب شد اما عقلاً ازین عمومیت کلیه از سمیات و آنچه موذی و مصلک  
 ما بالفعل یا بالقوة باشد حرام و ممنوع گردید اما نقلاً و کلاً تلفوا با یدیکم الی  
 التمهکله طیب تصدیق کرد و اما بعد این عمومیت آنچه را استثنا کرد  
 چون اینجا نه شما دادم مع جمیع آنچه در انست مگر فلان فلان شی از انصرف  
 مکن پس باین استثنای بعد بر آید آنچه را ازین عموم عیناً بر آورد چون حرمت  
 علیکم المیتة و الدّم و لحم الخنزیر و ما اهل الخیر الله الخ و لا تقربوا  
 الزنا و خمر و میسر و از لام و قمار و غیره و زبان صاحب و ما یطق علی الهوی

در باب تعالی تا ستور و قلیان کشیدن

نیز استنسا کرد امور دیگر را پس استنسا آنچه باقی ماند همه او را با جبه و حلیه  
 صلیه خود باقی ماند و اصل در این اشیا عقل و شرعاً با جبه و استصحاب باقی  
 تا بشود عمنه قطعی مثل اصلی میباشد تنبیه هرگاه این حاله بتو ثابت شد  
 پس بدانکه استعمال تنباکو و ناستوار کردن عین عقل جائز و نیز بشیرتیه ابتداء  
 جائز و مباح و مستحب و واجب باشد اما احتیاب بجهت آنکه قلیان ناستوار  
 دماغ و فک را بحال میآرد و رطوبات دماغیه و یکام و آب بانی و دندانیه را خارج  
 بسند و گرم دندان را خاموش می سازد بل میسراند و بنیاد دندان را محکم میسازد  
 اما واجب بجهت آنکه بعد تحلیلی و هضم افندی آنچه از اخلاط بلغم و صفرا و سودا  
 زیاد در معده و غیره فاضل باقی میماند آن اخلاط اگر تجلیل نرسد موجب ایذاء بدن  
 و مرض میشود یا نه طبیب گفت آری حقیر گفتیم که دفع موزی اگر چه بظنونه  
 باشد عقل و شرعاً واجب است پس باین سبب استعمال تنباکو بخوردن  
 و کشیدن واجب باشد طبیب مع رئیس نهود بکمال فرحان و نشاطان  
 انشا و صلّ قنا و ما سمعنا هذا من احد الا منک گفتند و قلیان را  
 خود که بخلاف مخفی نهاده بودند کشیده تیار کردند و آدم حقیسم قلیان خود را  
 تیار کرده باداد و اما جواب قلیان کشیدن در مسجد و هر جای محترم جایز است  
 بشرطیکه آب قلیان و خود کشی و قلیان ظاهرش ظاهر و پاک باشد و از چیزی  
 نجس متشیل آبی نمی بینی آدمیکه باطنش پر از نجاست باشد و از عورتش ظاهر  
 قطره بول و براز و باد متعفن ذی صوت و بیصوت ممکن الحصول و الوقوع  
 میباشد خصوصاً اکثر صد و باد میشود و از دمان و مینه خلط بر میآید  
 از کافرخش العین شیر و ماست و روغن گرفته میخورد و بنیدن خود میماند و هرگاه  
 باین حالت در مسجد دخول و قیام و قعود چنین اشخاص مسلم متنجس میباشند

باین سوال تنباکو و ناستوار



پس قلمیانیکه ظاهر باطنش رود آن بحر نمی باشد باز دخول مسجد حرام ممنوع باشد  
 تم الله تعالى نعم فاسجل لله خالق شمس الدين والدنيا والصالحين  
 والسلام على يدور الدجى انوار الضحى نبينا محمد وعترته الطاهرات  
 خيار الورى وهذه ادرجت اختصارا ارتجالا لاهل المقوى  
 فى خامس شهر ربيع الثانى سنة ١٢٨٠ من الهجرة المقدسة سلام  
 الله على هاجرها ومشرقها فى بلدة للاهول  
 حرم من الشرور

ما



مكتبة  
 جامع  
 اسلامی

کتابخانه  
 جامع  
 اسلامی



CALL No. {

۲۲۵۵۹ (R)

ACC. NO. ۱۲۴۳۲

AUTHOR

مفتی محمد امجد علی

TITLE

جواب العین فی ازالہ العین

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME  
OF ISSUE



## MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

### RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.

